

جمکران در نیویورک!

GRISIO KOMAR
<http://www.christoon.com>

جمکران در نیویورک!

طی چند روز گذشته چرخشی جدید در استراتژی‌های منطقه علنی شده. در این راستا بر خورد نوینی را از طرف حکومت اسلامی با مسائل و معضلات «اسلامگرایی» در افغانستان، پاکستان و عراق شاهدیم. این چرخش که با سوءقصد‌های اخیر در ارتباط با بحران قومی بلوچستان همزمان شد بخوبی نشان داد که نقطهٔ اتکاء سیاست‌های منطقه‌ای حکومت اسلامی بر خلاف آنچه بارها و بارها از طرف مقامات این تشکیلات عنوان شده ارتباطی با «استقلال» ندارد. حکومت اسلامی دقیقاً بر خلاف آنچه در شرایط فعلی می‌توانست نشانی از استقلال عمل



تهران باشد، درست پای در جریانی گذاشت که نیازهای استراتژیک غرب و در رأس آن نیازهای آمریکایا را تأمین می‌کند. تهران به جانب اسلام‌آباد و آنکارا پیچید در وضعیتی که هم اسلام‌آباد رو به فروپاشی دارد و هم در آنکارا نمی‌توان امید چندانی به باقی ماندن اسلام‌گرایان فکل‌کراواتی در رأس قدرت داشت. اتحاد تهران با بازندگان صحنه استراتژیک منطقه هر چه تلقی شود مسلماً نشانه استقلال عمل نخواهد بود.

بارها گفته‌ایم که ارتباط تنگاتنگ حکومت اسلامی با الزامات استراتژیک غرب امری است غیرقابل تکذیب و کاملاً علنی؛ تکرار مکررات نمی‌کنیم ولی چرخشی که اخیراً در مواضع سنتی حکومت اسلامی پیش آمده شاهدهی است بر این مدعا. امروز تهران دقیقاً در هم‌سرائی کامل با واشنگتن موضع‌گیری خود در قبال مسائل کلیدی منطقه را «مبارزه با تروریسم» معرفی می‌کند! می‌باید پرسید برای حکومتی که خود، هر چند فقط در راستای یک سیاست‌نمایشی، در صدر فهرست دولت‌های تروریستی واشنگتن قرار گرفته این جهت‌گیری چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ این نوع برخورد از طرف تهران در شرایطی در بوق و کرنا گذاشته شده که هنوز «تروریسم» مورد نظر آمریکا معنا و مفهوم درستی نیز ندارد. این «تروریسم» رفته رفته به نوعی فضاسازی صرفاً سیاسی در سطح جهانی نزدیک می‌شود. نوعی فضاسازی مضحک که فقط در راستای منافع استراتژیک واشنگتن در مقاطع متفاوت از معنا و مفاهیمی گاه کاملاً متضاد و آشفته نیز برخوردار می‌شود! به طور مثال پس از گذشت سال‌های دراز از اشغال غیرقانونی کشور عراق و حملات وحشیانه علیه مردم افغانستان، هنوز معلوم نیست که ارتش‌های فوق‌مدرن آمریکا و متحدان نظامی‌اش در این کشورها به دنبال چه هستند!

از طرف دیگر کشور پاکستان که در راستای سیاست‌های ضدشوروی واشنگتن پس از جنگ دوم جهانی به صورت خلق‌الساعه از دامان هندوستان جدا و به اردوگاه استعماری غرب ضمیمه شد، امروز در ابعاد منطقه‌ای، سیاسی و استراتژیک دیگر فلسفه وجودی خود را از دست داده. برای دریافت آندسته از مسائل استراتژیک که دولت اسلام‌آباد را طی بیش از نیم‌قرن توانست بر صفحه شطرنج منطقه پابرجا نگاه دارد نیم‌نگاهی به نقشه جغرافیای منطقه کفایت خواهد کرد. اگر از باریکه سنتی «پنج‌شیر» در افغانستان بگذریم، مسئله «پرمخاطره» کشمیر و حکایت اسلام‌گرایی در این خطه از قضای روزگار دقیقاً در باریکه دیگری به وقوع پیوسته که تنها راه ارتباط سرزمین اتحاد شوروی سابق با هندوستان است! دلیل بحران‌های کذا در این باریکه و ادعای هم‌زمان هند و پاکستان در اداره آن فقط و فقط به جنگ اقتصادی میان اتحاد شوروی سابق و کشورهای غربی باز می‌گردد.

در عمل «بحران کشمیر» یکی از مهم‌ترین مهره‌های شطرنج استراتژیک غرب در محاصره جغرافیایی اتحاد جماهیر شوروی سابق در آسیا به شمار می‌رفت. و امروز این بحران که یادگار سیاست‌های استعماری دیروز است به صورت مختلف هم پای در بحران افغانستان گذاشته و هم چین و هند را تا گریبان درگیر معادلات پیچیده آسیای مرکزی کرده. طرح‌های محاصره

جغرافیائی شوروی سابق امروز از منظر غرب زمینه‌ای است جهت محاصره اقتصادی روسیه؛ آنهم با تکیه بر همان مهره‌های سابق! این مهره‌ها همان کشورهای چین، پاکستان و گروه‌های تندرو اسلامی‌اند که همگی تحت فرمان واشنگتن در منطقه فعال شده‌اند.

ولی این مهره‌ها به سرعت کارآئی خود را در معادلات منطقه‌ای از دست می‌دهند. نخست گروه‌های تندرو اسلامی در آسیای مرکزی یک به یک آبروئی را که غرب طی سالیان دراز از طریق زدن نعل وارونه برای‌شان تحصیل کرده بود از دست دادند. و پس از افتضاح طالبانیسم در افغانستان نهایت امر غرب مجبور به اتخاذ سیاست‌های نظامی نوین در آسیای مرکزی شد. سیاست‌هایی که در عمل حمایت نظامی و تشکیلاتی از طالبانیسم و اسلام‌گرایی بود، هر چند در هیاهوی بوق‌های استعماری و تبلیغاتی ظاهراً غرب در «تضاد» با این گروه‌ها قرار داشت! ولی بحران در افغانستان متوقف نماند؛ در مسیری کاملاً طبیعی و قابل پیش‌بینی پای به پاکستان یعنی مهم‌ترین مرکز هماهنگ‌کننده حمایت لوژیستیک از طالبانیسم منطقه گذاشت. نهایت امر شاهد شورش و بحران‌های فزاینده در مناطق مسلمان‌نشین چین نیز بودیم. در حال حاضر لهیب این بحران دامان یکی دیگر از مراکز مهم و زیرجلکی طالبان‌پروری و اسلام‌گرایی یعنی حکومت جمکران را گرفته. در دامان همین بحران است که شاهد خوش‌رقصی‌های حکومت ظاهراً ضد‌آمریکائی جمکران در همراهی با نوکران شناخته شده غرب در منطقه، آنهم به آهنگ «مبارزه با تروریسم» واشنگتن هستیم!

ولی جهت شناخت مسائل منطقه شاید بهتر باشد نخست سرفصل‌های حیاتی غرب را در آسیای مرکزی مورد بررسی قرار دهیم. محاصره اقتصادی روسیه در مرزهای جنوبی همانطور که بالاتر گفتیم از اولویت اساسی در فهرست منافع غرب برخوردار است. عاملان اعمال این محاصره چند دولت عمده منطقه‌اند. نخست از چین مائوئیست می‌باید سخن گفت که با حمایت سرمایه‌داران غرب هم بازار تولیدات «محدوده دلار» را در ارتباط با کشورهای منطقه محفوظ نگاه می‌دارد و در تقابل با هند و روسیه، از منافع آمریکا محافظت می‌کند، و هم با فراهم آوردن حمایت‌های لوژیستیک و ظاهراً «غیرآمریکائی»، دولت‌های دست‌نشانده آمریکا از قماش اسلام‌آباد و جمکران را از نظر تسلیحاتی تغذیه می‌کند.

البته شبکه فوق چه در ابعاد اقتصادی و مالی و چه در زمینه نظامی به شدت ضربه خورده و مهره‌های اصلی آن فروپاشیده‌اند. بحرانی که چندی پیش در چارچوب قرض‌های گسترده واشنگتن به پکن وجود بیش از یک‌هزار و ۵۰۰ میلیارد دلار «وراق قرضه» دولت واشنگتن در دست چین را علنی کرد، فقط قسمتی از فروپاشی ابعاد مالی این شبکه بود. و در مورد شبکه نظامی نیز فقط اشاره‌ای می‌کنیم به علنی شدن افتضاحی که اخیراً توسط خبرگزاری‌ها از آن پرده برداشته شد. این «خبرها» از ارسال تجهیزات نظامی از طریق چین، کره شمالی و سپس استرالیا و امارات به حکومت اسلامی حکایت داشت؛ این مسیر از

نظر حرکت کشتی‌های استرالیایی بسیار «غیرطبیعی» است و در عمل فقط وابستگی نظامی جمکرانی‌ها را به استراتژی‌های واشنگتن به نمایش می‌گذارد. ولی قسمت دیگری از همین شبکه نظامی در حال حاضر در ظاهری کاملاً متفاوت در جنوب پاکستان فعال شده. این شبکه همه روزه صدها کامیون و «تریلر» تجهیزات نظامی و آذوقه از بنادر پاکستان به مقصد «وزیرستان» یعنی همان منطقه‌ای ارسال می‌کند که ظاهراً مرکز سرفرماندهی طالبان در آن استقرار یافته!

حمایت از شورشیان اسلام‌گرا در مناطق مسلمان‌نشین هند و روسیه روی دیگری از سکه نقش‌پذیری مائوئیست‌های پکن در مسیر منافع واشنگتن است. این «نقش» نیز همانطور که شاهد بودیم طی چند هفته گذشته، به دلیل بحران‌های فزاینده در مناطق مسلمان‌نشین چین به شدت متزلزل شد.

عامل دیگری که در محاصره اقتصادی روسیه در منطقه نقش مهمی ایفا می‌کند سیاست‌های واپس‌گرایانه و آمریکائی در جمکران است. جمکرانی‌ها نخست تحت عنوان «حق مسلم هسته‌ای» قصد بازکردن درهای کشور به روی محافل نظامی غرب و چین را داشتند، تا از این طریق محاصره مرزهای روسیه را در جنوب کامل کنند. ولی این طرح استعماری که در پس هیاهو و بحران‌سازی‌های نمایشی و به اصطلاح «دمکراتیک» ملامحمد خاتمی به راه افتاده بود نتوانست به کار خود ادامه دهد. براندازی و کودتا نیز عملی نشد؛ «اصلاح‌طلبان» به دلیل شکست در مأموریت‌های محوله پای از چنبره قدرت بیرون گذاشته، دولت احمدی‌نژاد به سرعت مأمور تکمیل پروژه «جنگ» شد تا از این طریق ارتش آمریکا را به سواحل خزر رهنمون شود. ولی در این مأموریت نیز همای سعادت بر سر جمکرانی‌ها ننشست. احمدی‌نژاد این «جنگ‌سازی» را باخت و ارتش آمریکا و انگلستان در مرزهای عراق زمین‌گیر شدند. به همین دلیل بود که برنامه «انتخابات» کذا را در بوق و کرنا گذاشتند.

طی این «انتخابات» قرار بر این بود که شبکه گسترده‌ای از عمال غرب در پوشش «مسلمانان متجدد» با ریش و عبا و عمامه و چادر و روضه و زوزه قدرت سیاسی را در کشور قبضه کنند و با تکیه بر حمایت فرضی «۸۵ درصد» واجدین شرایط نوعی انقلاب اسلامی از قماش کودتای ۲۲ بهمن را از نو در ایران به راه بیاندازند! نتیجه استراتژیک این نوع فضا سازی کاملاً مشخص بود: در بوق و کرنا کردن دوباره «ارزش‌های اسلام انسان‌ساز» و داغ کردن تنور اسلام‌گرایی در تمامی منطقه. در رأس این برنامه نیز می‌باید از دامن زدن به بحران با اسرائیل، درگیری‌های روزانه در داخل کشور تحت عنوان «درگیری اصول‌گرایان و اصلاح‌طلبان»، و نهایت امر ایجاد بحران در مرزهای جنوبی روسیه سخن به میان آورد. ولی در راه تکمیل این پروژه نیز غرب به تمام و کمال شکست خورد. نه تنها میرحسین موسوی که «قهرمان» نشان‌دار سرمایه‌داری انگلستان است در این میانه کاملاً بی‌آبرو شد، که کل رژیم دست‌نشانده جمکران و همکاران درون‌مرزی و فرامرزی آن به دلیل درگیری‌های «ساختگی» و نمایشی در افکار عمومی «حیثیت» سیاسی‌شان را از دست دادند.

شرایط کشور را در بطن سیاست‌های جدید استراتژیک می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد. نخست اینکه

بحران هسته‌ای ایران امروز عملاً یک «بحران مرده» می‌باید تلقی شود. در مرحله بعدی، پروژۀ جنگ در ایران نیز علیرغم تهاجمات تروریستی اخیر در مرزهای شرقی پروژۀ‌های متروک و از میان رفته است. نهایت امر بحران‌سازی بر محور «انتخابات» نیز کار به جایی نبرد و موضع‌گیری‌های مرتجعانه حکومت اسلامی چه در قبال دانشگاه‌ها و «علوم‌انسانی» و چه در ارتباط با مسائل سیاسی و اجتماعی نتوانست بحرانی جدی در کشور ایجاد کند. بحرانی که بتواند فضا سازی مورد نیاز غرب را به همراه آورد. خلاصه کلام دولت جمکران سلاح‌های اصلی و کارساز خود را یک به یک از دست می‌دهد، و در راه ایجاد بحران و فضا سازی‌های مبتذل اجتماعی و سیاسی نیز ابزار جدیدی از دست اربابان خود دریافت نمی‌کند.

در این مقطع است که چرخش آشکار دولت جمکران به سوی بازگشائی دوباره پروندۀ پیمان استعماری «سنتو» و همکاری علنی حکومت اسلامی با دولت‌های اسلام‌آباد و آنکارا از معنا و مفهومی به مراتب گسترده‌تر از گذشته‌ها برخوردار خواهد شد. حکومت اسلامی به دلیل از دست دادن مهره‌های تعیین کننده، جهت حفظ موجودیت خود دیگر نمی‌تواند به همکاری زیرجلکی با ایالات متحد و همکاران غربی آن تکیه کند. این همکاری‌های پنهانی که طی سه دهه موجودیت آخوندیسم را در ایران پابرجا نگاه داشت امروز غیرممکن شده، و اینبار جمکران می‌باید مستقیماً با همان عمامه و عبا در زیر پروژکتور خبرگزاری‌ها و در برابر افکار عمومی جهانیان در اردوگاه غرب در کنار آمریکا و انگلستان بنشیند. از طرف دیگر، غرب نیز به دلیل شکست‌های پی‌درپی در سیاست‌های کلیدی خود در افغانستان و عراق و پاکستان نمی‌تواند در برابر ایران سیاست قلندری اختیار کرده دست به صحنه‌سازی و جنگ‌های زرگری معمول بزند.

ولی ارتباط علنی ایالات متحد با حکومت اسلامی که هفته‌ها پیش در چندین مطالب متفاوت به آن اشاره کرده بودیم

و امروز در حال شکل‌گیری است هم به شدت به حیثیت ایالات متحد در منطقه ضربه خواهد زد و هم الزامات دیگری به همراه می‌آورد. به همین دلیل است که آمریکا با صرف سرمایه و ایجاد مراکزی جهت سازماندهی، سعی دارد تشکیلاتی را تحت عنوان «حکومت اسلامی در هجرت» برای جایگزینی دولت فعلی سرهم‌بندی کند. دولت احمدی‌نژاد همانطور که می‌بینیم نه از حمایت وسیع «مردمی» برخوردار است و نه می‌تواند جهت کسب این حمایت دست به عملیات محیرالعقول سیاسی و نمایشی و یا رفرم‌های «مردم‌پسندانه» بزند. رؤس سیاست‌های احمدی‌نژاد تا آنجا که عنوان شده صرفاً در چارچوب حمایت بی‌قید و شرط از رشد منافع محافل سرمایه‌داری غرب در ایران قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر «سیاستی» در روال مرسوم حکومت اسلامی همراه با سرکوب معمول عمومی؛ دولت حتی اگر بخواهد و مایل باشد جهت تغییر مسیر هیچ اهرمی در اختیار ندارد. در نتیجه غرب اگر مایل به حفظ اهرم‌های فشار مذهبی بر مسکوست - این بعد از روابط استراتژیک را در مطالب پیشین بررسی کرده‌ایم - می‌باید به هر ترتیب ممکن برای حفظ حیثیت سیاسی خود و «اسلام حکومتی» دست به اقداماتی بزند. اینجاست که دست برخی اوباش وابسته به حکومت اسلامی را در غرب به

دفترودستک بند کرده و اینان را تبدیل به بلندگوهای «آینده حکومت اسلامی» نموده‌اند. ولی این سیاست نیز به استنباط ما با شکست کامل روبرو خواهد شد، ملت‌ها را نمی‌توان هزار بار از یک سوراخ واحد گزید.

حال که در مرحله پایانی شکست پروژه «انتخابات»، حکومت اسلامی از تمامی ابزار سنتی خود در مسیر بحران‌سازی‌های معمول نیز محروم مانده، و در راه حفظ موجودیت‌اش می‌باید به آمریکا مستقیماً و بدون پرده‌پوشی «تکیه» کند، این سؤال پیش می‌آید که کشور ایران از نظر تاریخی پای به کدام مرحله گذاشته؟ می‌دانیم که تکیه «علنی» بر سیاست‌های استعماری در تاریخ کشور ایران پس از شهریور ۱۳۲۰ «مرسوم» شد. پیش از آن در دوره رضاخانی همچون دوران خمینی، دولت در تهران «مستقل» می‌نمود، هر چند همان روابط پنهانی و استراتژیک زیرجلکی نیز برقرار بود! ولی امروز خارج از تغییرات گسترده‌ای که در مسائل استراتژیک به وجود آمده، نه احمدی‌نژاد در شرایط قوام‌السلطنه قرار دارد و نه ایران همان ایران شهریور ۲۰ است. خلاصه کلام نمی‌توان موجودیت سیاست فعلی را در درازمدت به هیچ عنوان متصور شد.

در شرایط فعلی، پیمان سنتو یا دیگر پیمان‌هایی که در آینده احتمالاً آمریکائی‌ها از گنجه بیرون خواهند کشید، فاقد هرگونه پایه و استراتژی مستحکم خواهد بود. چرا که در این منطقه بازیگران وابسته به سیاست‌های واشنگتن روزبه‌روز بیشتر تضعیف می‌شوند. و سفر اخیر جرج بوش - این فرد

سخن‌گوی یکی از مهم‌ترین محافل دلان نفت‌خام در جهان به شمار می‌رود - به کشور کانادا و حمایت از روابط نفتی با این کشور به ضرر ارتباطات ایالات متحد با خاورمیانه، به صراحت نشان داد که آمریکا آنقدرها به نتایج عملیات نظامی خود در این منطقه از جهان خوش‌بین نیست. اگر حمایت‌های آمریکا از ساختارهای دست‌نشانده‌اش در منطقه رو به کاهش بگذارد، در شرایطی که حکومت اسلامی بیش از پیش نیازمند این حمایت‌ها شده آینده این حکومت بسیار تیره و تار خواهد بود. با این وجود به استنباط ما نمی‌باید در جبین جناحی که آمریکائی‌ها برای جایگزینی دولت فعلی «زین کرده‌اند» نور رستگاری دید. می‌ماند فروپاشی تدریجی حکومت اسلامی در بطن یک پروسه طولانی و گسترده که آن را «پروسه جایگزینی» می‌نامیم. این پروسه در عمل کشور ایران را به تدریج از اردوگاه غرب بیرون کشیده به آرامی در بطن روابط منطقه‌ای جایگیر می‌کند.